

مسأله‌داری در اندیشه و شخصیت ناصر خسرو

(بر پایه نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو)

رضا جلیلی، مهدی نوروز^۲

چکیده

در میان شخصیت‌های مطرح در عرصه شعر فارسی می‌توان به «ناصر خسرو» اشاره کرد که دست‌کم در نیمه دوم زندگی خود همواره مسأله‌محور بوده و به واسطه آن سختی‌های بسیاری را تحمل کرده است. به این اعتبار، آنچه در پژوهش پیش‌رو بررسی می‌شود، تطبیق ویژگی‌های انسان خودشکופا و مسأله‌محور مورد نظر مزلو با اندیشه و شخصیت ناصر خسرو قبادیانی خواهد بود. روش تحقیق نیز، تطبیقی-تحلیلی است. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دغدغه‌های شاعر، «هواداری از اسماعیلیان و دشمنی با عباسیان»، «خردورزی و دانش‌اندوزی»، «دوری‌گزینی از دنیا و مظاهر آن» و «نکوهش مداحی و ستایش آزادگی» است.

کلیدواژه‌ها: ناصر خسرو، مزلو، خودشکوفایی، مسأله‌مداری.*

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.
reza.jalili66@gmail.com
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران (نویسنده مسئول)
mahdinovrooz@yahoo.com
تاریخ وصول: ۹۴/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۱۵

مقدمه

یکی از موضوعات مهمی که هم‌زمان با اوج‌گیری اندیشهٔ "اومانیسمی" (انسان‌گرایی) در اروپای سدهٔ هجدهم، مطرح شد و به سرعت گسترش یافت و با نظرداشت آن، مکتب‌های فکری بسیاری در شاخه‌های گوناگون علمی پدید آمد، توجه به "رنالیسم" یا واقع‌گرایی بود. تأثیر این پدیده در مکاتب روان‌شناسی نیز، محسوس بود، به گونه‌ای که روان‌شناسی انسان‌گرا (Humanism) بر این پایه شکل گرفت. این مکتب، سامانه‌ای فکری است که در آن خلاقیت، ارزش‌ها و تمایل‌های انسانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند و به نوعی محوریت دارند. روان‌شناسی انسان‌گرا به این معناست که آدمی می‌تواند با تکیه بر قوای خلاق خویش، به شالوده و کیفیت زندگی سر و سامان دهد و در ارتقای سطح آن بکوشد. انسان‌گرایان، تأکید ویژه‌ای بر ارتباط خلاقیت با سلامت روانی، خودشکوفایی و کمال انسان دارند و بر این باورند که این واژه‌ها به لحاظ معنایی چنان به هم گره خورده‌اند که می‌توان آن‌ها را مفهومی واحد به شمار آورد. بنا بر این دیدگاه، انسانی که مورد نظر مکتب روان‌شناسی انسان‌گرا است، با آنچه که مکاتب رفتارگرایی و روان‌کاوی ترسیم می‌کنند، تفاوت دارد. «نه روان‌کاوی و نه رفتارگرایی از استعداد بالقوهٔ آدمی برای کمال و آرزوی او برای بهتر و بیش‌تر شدن از آنچه هست، بحثی نکرده‌اند» (شولتس، ۱۳۱۵: ۶).

این در حالی است که روان‌شناسان انسان‌گرا «در عین این‌که تأثیر محرک‌های بیرونی، غریزه‌ها و کشمکش‌های دوران کودکی را بر شخصیت انسانی نفی نمی‌کنند، آدمی را دستخوش دگرگونی‌ناپذیر این نیروها نمی‌دانند. [از دید آن‌ها،] آدمی می‌تواند و می‌باید در برابر گذشته، طبیعت زیست‌شناختی و اوضاع و احوال محیط خویش به پا خیزد» (همان: ۱۷)، رشد کند، پرورش یابد و از سد نیروهایی که بالقوه بازدارنده هستند، بگذرد. بنابراین، آن‌ها قصد دارند انسان را به مرحله‌ای برسانند که بتواند توانمندی‌های بالقوهٔ خود را به حالت بالفعل برساند و در یک کلام، شکوفا شود.

یکی از نمایندگان برجسته و پرنفوذ این مکتب، آبراهام مزلو (Abraham Maslow) نام دارد که نظریهٔ خودشکوفایی او مورد توجه و اقبال فراوان قرار گرفته است. «او در ایدهٔ خود بر ارزش‌های انسانی تأکید فراوان داشت و توجه انسان به این ابعاد را معیار خودشکوفایی و رشد شخصیتی دانست» (نوروزی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۸). مزلو بر این

باور بود «که انسان‌ها برای خودشکوفایی، یک نیاز هشیار دارند و می‌خواهند به کسی تبدیل شوند که می‌توانند باشند. چون انسان‌ها منحصر به فرد هستند، از این رو باید مسیرهای منحصر به فردی را نیز، برای خودشکوفایی جست‌وجو کنند» (راتوس، ۱۳۸۱: ۶۳۱). به اعتقاد مزلو خودشکوفایی پروسه‌ای است که پایان و غایتی ندارد و همواره در جریان است (Heylighen, 1992: 41).

در این نظریه بر پانزده ویژگی و معیار مهم تأکید شده که عبارت است از:

۱- درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه‌ی آسان‌تر با آن؛ ۲- پذیرش (خود، دیگران، طبیعت)؛ ۳- خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن؛ ۴- مسأله‌مداری؛ ۵- کیفیت کناره‌گیری و نیاز به خلوت و تنهایی؛ ۶- خودمختاری، استقلال فرهنگ و محیط، اراده و عوامل فعال؛ ۷- استمرار تقدیر و تحسین؛ ۸- تجربه‌ی عرفانی یا تجربه‌ی اوج؛ ۹- حس همدردی؛ ۱۰- روابط بین فردی؛ ۱۱- ساختار منشی مردم‌گرا؛ ۱۲- تشخیص بین وسیله و هدف، و نیک و بد؛ ۱۳- شوخ‌طبعی فلسفی و غیرخصمانه؛ ۱۴- خلاقیت؛ ۱۵- مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری و برتری نسبت به هر فرهنگ ویژه (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۳۸-۲۱۶).

بر اساس شاخصه‌هایی که مزلو نام برده است، معمولاً دانشمندان، علم‌پژوهان و زیدگان دینی، سیاسی، فرهنگی و ادبی هر قوم و کشوری در چارچوب این نظریه قابل نقد و بررسی هستند و می‌توان اندیشه و شخصیت آن‌ها را با این مؤلفه‌ها سنجید. در حوزه‌ی ادب فارسی، چهره‌هایی از این دست به وفور یافت می‌شوند، اما شخصیت‌هایی که در عین خودشکوفایی، واقع‌گرا باشند، محدود هستند. در این بین، ناصر خسرو قبادیانی، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست و به تعبیری، در زمره‌ی خودشکوفاترین و واقع‌گراترین شخصیت‌هایی قرار دارد که در گستره‌ی بی‌کران شعر فارسی ظهور کرده‌اند. به این اعتبار، در مقاله‌ی پیش‌رو، اندیشه و شخصیت او با رویکردی به یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های نظریه‌ی خودشکوفایی مزلو یعنی مسأله‌مداری، سنجیده خواهد شد. روش تحقیق نیز، تطبیقی-تحلیلی است. پر واضح است که سده‌ها پیش از تدوین نظریه‌ی خودشکوفایی مزلو، ناصر خسرو دیدگاه‌های خود را شرح و بسط داده بود. در نتیجه، بالندگی فکری و شخصیتی وی جدای از این نظریه هم، قابل اثبات است، اما نتیجه‌ای که از این تطبیق به

دست می‌آید، می‌تواند ادله علمی محکمی جهت نشان دادن خودشکوفایی و برجستگی شاعر باشد.

پیشینه پژوهش

در حوزه ادب فارسی، پژوهش‌های گسترده‌ای جهت تطبیق نظریه خودشکوفایی مزلو با اندیشه و شخصیت شاعران کهن‌سرای فارسی‌زبان و آثار آن‌ها صورت گرفته که عبارت است از: مقاله «روان‌شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی» از «حجازی» (۱۳۸۷)؛ مقاله «بازخوانی زندگی‌نامه "مولوی" با نظر به سلسله‌مراتب نیازهای مزلو» از «بهره‌ور» (۱۳۸۸)؛ مقاله «بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات "حافظ" (بر اساس نظریه شخصیت/خودشکوفایی آبراهام مزلو)» از «باقری‌خلیلی و محرابی‌کالی» (۱۳۹۰)؛ مقاله «مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل» از «شریعت‌باقری» (۱۳۹۱)؛ مقاله «بررسی تطبیقی نموده‌های انسان‌گرایی در گلستان "سعدی" با رویکرد روان‌شناسی انسان‌گرا» از «میدانی و بخشایش» (۱۳۹۱)؛ مقاله «بررسی شخصیت "بهرام" در هفت‌بیکر با توجه به نظریه مزلو» از «نوروزی» و همکاران (۱۳۹۱)؛ مقاله «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های انسان‌شناسی مزلو و مولوی با تأکید بر خودشکوفایی» از «حیدری و کار دوست فینی» (۱۳۹۲)؛ مقاله «بررسی سلسله‌مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی» از «نبی‌لو و آصف» (۱۳۹۳)؛ مقاله «نقد شخصیت "کی‌خسرو" بر اساس نظریه آبراهام مزلو» از «داوودنیا» و همکاران (۱۳۹۳)؛ مقاله «شاهنامه و علم مدیریت با تأکید بر هرم سلسله‌نیازهای مزلو» از «صمصامی و پورخالقی چترودی» (۱۳۹۴) و مقاله «شخصیت رستم بر اساس داستان "رستم و اسفندیار" در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» از «ستاری» و همکاران (۱۳۹۴).

اگرچه در ارتباط با ناصر خسرو پژوهش‌های گسترده‌ای صورت گرفته، اما تحقیقاتی که در آن، شخصیت و اندیشه شاعر از دید روان‌شناسی انسان‌گرای مزلو کاویده شده باشد، محدود است و تنها «امیری خراسانی و همکاران» (۱۳۹۳)، در مقاله خود با عنوان «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو»، به تطبیق اندرزهای شاعر با پنج مؤلفه هرم نیازهای مزلو یعنی نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، عشق و تعلق، احترام و

خودشکوفایی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که "حجت خراسان" در میان این نیازها بیش‌تر به خودشکوفایی و کم‌تر به عشق و تعلق اشاره کرده است و این امر، با توجه به خردگرایی شاعر بدیهی می‌نماید. چنان‌چه ملاحظه می‌شود، در پژوهش یادشده به مقوله مسأله‌محوری شخصیت ناصر خسرو اشاره مبسوطی نشده و تحلیل‌ها جزئی و گذرا است. در حالی که نگاهی به دیوان شاعر نشان می‌دهد، این مقوله یکی از ویژگی‌های بنیادین شعر اوست و باید بیش‌تر بدان پرداخته شود.

بحث و بررسی

الف) مسأله‌مداری در اندیشه و شخصیت ناصر خسرو

مزلو بر این باور است که افراد خودشکופا «بیش‌تر مسأله‌مدار هستند تا خودمدار و در کل توجه زیادی به خودشان ندارند» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴) و غالباً «به مسائل بیرون از خود توجه دارند» (پارسا، ۱۳۸۲: ۴۷۶). اگر هم نیم‌نگاهی به خود داشته باشند، باز هم در پس این توجه، رویکرد مسأله‌محوری محتوم است. آن‌ها خواسته‌های خود را فدای هدفی بزرگ‌تر می‌کنند تا جامعه و افراد آن به بالندگی و کمال دست یابند. بنابراین، برای یک انسان خودشکופا، رفع دغدغه‌های اجتماعی پیش از حل مسائل شخصی در اولویت قرار می‌گیرد. با مرور زندگی و آثار ناصر خسرو، می‌توان بر این ویژگی او مهر تأیید زد. محور اصلی فکر و اندیشه شاعر در گسترش و ترویج آیین اسماعیلی است و این امر، دیگر جایی برای توجه به آمال و تمنیات خویش باقی نمی‌گذارد. در نتیجه، ناصر خسرو خود را به کل فراموش می‌کند و دست از جان و مال و مکنت می‌شوید و در "یمگان دره" سکنی می‌گزیند تا با تحمل همه این سختی‌ها به هدف سترگی که در سر دارد، دست یابد.

«ای حجت زمین خراسان تو پنهان شدی ولیک به حکمت‌ها
از هرچه گفتم نه همی جویم هرچند قهر کرده غوغایی
خورشیدوار شهره و پیدایی ... جز نیکی، ایخدای تودانایی»

(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۸)

در این باره آمده است که «او را به بددینی و الحاد متهم داشتند و "قرمطی" و "رافضی" خواندند. خانه او را غارت کرده، ویران ساختند، حتی قصد جان او را نیز، کردند

و مجبورش ساختند تا خانه و موطن خود را رها کرده، بگریزد» (دفتری، ۱۳۸۶: ۲۵۰).
ناصر خسرو نیز، در این باره می‌سراید

«عامه بر من تهمت دینی ز فضل من برند بر سرم فضل من آورد این همه شور و جلب»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۹۷)

ناصر خسرو بارها از گستره علم و حکمتی که دارد، سخن به میان آورده است، اما وقتی به کنه اندیشه نهفته در این خودستایی‌ها می‌نگریم، درمی‌یابیم که هدف او از انجام این کار، مفاخره صرف نبوده، بلکه می‌خواست به مخاطبان خود یادآور شود که در اثر دگرذیسی‌های روحی ناشی از پیوستن به مذهب اسماعیلی و آشنایی با متون آن، به این درجه از معرفت و دانش رسیده است. چنان‌چه پندهای حکیمانه خود را متأثر از خلیفه فاطمی می‌داند.

«از که دادت حجت این پند تمام؟ از امام خلق عالم بوتمیم»
بنابراین، ناصر خسرو ستایش از خود را (مسأله فرعی) دست‌مایه‌ای برای اثبات برتری آیین اسماعیلی (مسأله اصلی) قرار داده است. این ویژگی در مفاخره شاعران دیگر به ندرت دیده می‌شود. ناصر، ضمن ستایش "مستنصر بالله"، خود را شارح دیدگاه‌های حکیمانه خلیفه فاطمی معرفی می‌کند و شعر بی‌بدیل خود را با اصطلاح حجت همراه می‌سازد تا به مخاطبان خویش نشان دهد که نظم پر از معنی خوب و لفظ جزیلش در خدمت مقام دینی‌اش قرار دارد و هدف او خودستایی صرف نیست.

«یا رب به فضل خویش توفیق ده مرا تا روز و شب بدارم طاعت به طاعتش
و اندر رضای او گه و بی‌گه به شعر زهد مر خلق را به رشته کنم علم و حکمتش
مستنصری معانی و حکمت به نظم و نثر بر امتت که خواند الا حجتش؟»
(همان: ۱۸۱)

مزلو بر این باور است که افراد مسأله‌مدار «دارای رسالتی در زندگی هستند و وظیفه‌ای برای انجام دادن دارند و خارج از خودشان مسأله‌ای دارند که بسیاری از نیروی آن‌ها را به خود اختصاص می‌دهد» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴). افراد مسأله‌محور، کارشان را بخشی از هویت خود می‌دانند. در نتیجه، برای استواری ساختار هویتی‌شان از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند و «کارهای‌شان غالباً مستقل از پاداش بیرونی است که آن‌ها دریافت می‌کنند» (ال پتری، ۱۳۸۲: ۹۸). بی‌گمان، ناصر خسرو نیز، برای ادای رسالتی که بر دوش او بود (مقام حجت

خراسان)، دست از مال و مکننت کشید و تن به سختی داد و بی‌خان‌ومان و آواره در یمگان زمین سکنی گزید. «حس وظیفه‌شناسی در نتیجه تقاضای اصل و هدفی است که آدمی انتخاب کرده و اگر ما میل داریم فداکاری کنیم تا آن حس وظیفه‌شناسی را به میزان عادی برقرار داریم، بهتر است با میل و آزادی کامل فداکاری کنیم؛ چه اگر آدمی در کارها ترسو باشد و یا خودخواهی کند و یا از کمک به اشخاص نیازمند سر باززند، خجالت‌زده خواهد بود» (هدفیلد، ۱۳۷۴: ۱۵۳). بنابر این اصل، ناصر خسرو همه رنج‌ها را برای تحقق فرمانروایی فاطمیان بر سرزمین‌های اسلامی، به جان خرید و با درک و دریافت درست مقوله وظیفه‌شناسی، همه ظرفیت‌های جسمی و معنوی خویش را در این راه به کار گرفت. بنابراین، «آن‌چه در غربت و تنهایی دره یمگان دل ناصر خسرو را با همه ناملایمات گرم [می‌کرد] و انگیزه ادامه حیات به او [می‌داد]، امید به آینده‌ای بهتر [بود]، آینده‌ای که در آن حکومت "عباسیان" به باد فنا می‌رود و حکومت فاطمیان جای آن‌ها را می‌گیرد و به عدالت حکم می‌رانند و زمین را به عدل می‌آرایند» (محمدی، ۱۳۹۲: ۱۵۸۷). شاعر نیز، در ارتباط با حس وظیفه‌شناسی خود نسبت به جامعه و مردمی که با آن‌ها سر و کار دارد، می‌سراید:

«در آسانی و سود خود نجویم زیان با فلان و رنج بهمان
بدان را از بدی‌ها باز دارم وگرنی خود بتابم راه ازیشان
نگویم زشت و بد را خوب و نیکوست گران نفروشم آنچه آن باشد ارزان
به نیکی کوشم و هرگز نباشم به جز بر نیک‌ناکردن پشیمان»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

مزلو بر این باور است که کارهای افراد مسأله‌مدار معمولاً «غیرشخصی و غیرخودپسندانه هستند و در مجموع بیش‌تر به خیر بشریت یا عموم یک ملت می‌شوند» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴). به عبارت دیگر، یاری‌رسانی به عموم مردمی که از دید این افراد در محدودیت هستند و نیرویی مانع رسیدن آن‌ها به کمال و تعالی می‌شود، مهم‌ترین کار است. این اشخاص «گرایش به مشکلاتی دارند که ورای نیازهای فوری آنان قرار دارد، مشکلاتی که به واسطه آن حس رسالت آنان در زندگی آشکار می‌شود» (لاری و همکاران، ۱۳۷۹: ۵۰۲). به این اعتبار، انسان‌های مسأله‌محور می‌کوشند تا قاعده‌های نامبارک حاکم بر جامعه

را برهم بزنند و با ایجاد خودآگاهی در میان مردم، طرحی نو دراندازند. چنانچه، ناصر خسرو نیز، دست به اقداماتی زد که از دید او، می‌توانست کارا باشد و منجر به بهبود وضعیت دین و دنیای مردم زندانی در چنگال خلیفه عباسی و عمال او گردد؛ زیرا عقیده داشت که:

«برون کرده‌ست از ایران دیو، دین را
ز بی‌دینی چنین ویران شد ایران»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

به باور ناصر، هدفی که وی برای رسیدن به آن، متحمل هزینه‌های مادی و معنوی گزافی شد، به سود همه افرادی بود که در زیر یوغ عباسیان در نادانی و جهالت به سر می‌بردند و از شاخصه‌های خودشکوفایی فرسنگ‌ها فاصله داشتند. ناصر، مذهب اسماعیلی را آیینی ایده‌آل و مناسب برای رشد و تعالی معنوی همگان می‌دانست، پس برای گرایش مردم به آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد.

مزلو عقیده دارد که «اهداف افراد خودشکوفا [و مسأله‌محور]، به جز در چند مورد، معمولاً مربوط می‌شوند به مسائل اساسی و سؤال‌هایی جاودانی، از آن‌گونه که آموخته‌ایم آن‌ها را فلسفی یا اخلاقی بنامیم. این افراد هر چند ساده و بی‌تکلف هستند، اما به هر مفهومی فیلسوف به شمار می‌روند» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴). به سخن دیگر، چنین افرادی به دلیل دغدغه‌های گوناگونی که برای سعادت و پیشرفت جامعه بشری در سر دارند، می‌کوشند تا در جست‌وجوی پاسخی درخور برای پرسش‌هایی بنیادینی باشند که از درک و دریافت عوام به دور است. مفاهیمی که غالباً انتزاعی هستند و نمودهایی عینی برای دست‌یافتن به آن‌ها وجود ندارد و این امر، بر دشواری کار می‌افزاید. ناصر خسرو هم، بارها در دیوان خود به موضوعاتی اشاره کرده که در کنه آن رسیدن به چیستی جهان، انسان و در نهایت خداوند نهفته شده است. او با این روش، در پی آن بود که مخاطبان جبرزده و بی‌اعتقاد به اندیشه را به تعقل وادارد و آن‌ها را با اصل ممیزه‌شان با حیوانات آشتی دهد. قوه‌ای که در اثر تلقین باورهای "اشعری" در وجود افراد سرکوب شده بود. «شاخص‌ترین عنصری که در آثار او مخاطب را به خود جلب می‌کند، تأکید او بر خردگرایی و استدلال علمی، با ژرف‌ساخت دینی و مذهبی است. بنابراین، ثمره این خردگرایی در اشعار ناصر خسرو، ستیز با تقدیر است که به بطلان اعتقاد به سرنوشت محتوم و خرافی،

می‌انجامد» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۹). ناصر خسرو در نقد رویکرد اشعری مآبانه عوام و حتی خواص می‌گوید:

«هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند
وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن
یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
و اکنون که عقل و نفس سخن‌گوی خود منم
از خویشتن چه باید کردن حذر مرا؟
ای گشته خوش دلت ز قضا و قدر به نام
چون خویشتن ستور گمانی مبر مرا»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۳)

همو در بخش دیگری از دیوان، مخاطبان خود را به اندیشه در بنیاد این جهان فراخوانده و با طرح پرسش‌هایی فلسفی و به تعبیری، کلامی، ذهن خفته آن‌ها را به چالش کشیده و با تکیه بر استدلال‌های منطقی، بودش حق تعالی را به اثبات رسانیده است. مواردی که در جهان‌بینی "ناصیبان" جایگاهی ندارد و توجه به چند و چون مفاهیم بنیادی دین برای آن‌ها دغدغه و اولویت به شمار نمی‌رود؛ زیرا چنانچه پیش‌تر اشاره شد، این گروه به سنت فکری اشعری وفادار هستند که بر اساس آن، هیچ‌یک از ابزار بشری قادر به شناخت و درک درست خداوند، آدمی و هستی نیست. پس، چون و چرا در این زمینه‌ها مردود و ناروا است. ناصر خسرو در این باره می‌سراید:

«در این بام گردان و این بوم ساکن
بین صنعت و حکمت غیب‌دان را
نگه کن که چون کرد بی هیچ حاجت
به جان سبک جفت جسم گران را!
که آویخته‌ست اندرین سبز گنبد
مر این تیره گوی درشت کلان را؟
ازیرا حکیم‌ست و صنع‌ست و حکمت
مر این بی‌فساران بی‌رهبران را»
(همان: ۱۰)

«فخر چه داری به غزل‌های نغز
در صفت روی بت سعتری؟
فخر بدان‌ست بدانی که چیست
علت این گنبد نیلوفری
واب درو واتش و خاک و هوا
از چه فتادند در این داوری
هرکه از این راز خبر یافته‌ست
گوی ربوده‌ست به نیک‌اختری»
(همان: ۵۶)

ناصر خسرو دستی هم بر فلسفه داشت و بارها به نقد رویکردهای فلسفی بزرگانی چون "فیثاغورث"، "افلاطون"، "ارسطو" و ... پرداخت. «وی در طی رسالات خود خواسته

است با روش عقلی از دین دفاع کند. به همین جهت، آثار او فلسفی تلقی می‌شود. او دین را از فلسفه جدا نمی‌داند و کتاب "جامع‌الحکمتین" را برای آن تألیف کرد که مطالب آیات خدایی و اخبار رسول را با برهان‌های عقلی و مقدمات منتج تملیق دهد» (حیدری، ۱۳۹۲: ۲۹). به این اعتبار، همواره پرسش‌های فراوانی درباره هستی و رمز و راز نهفته در آن، ذهن و اندیشه شاعر را به خود مشغول می‌داشت.

آخرین ویژگی‌ای که مزلو در ارتباط با اشخاص مسأله‌محور ذکر می‌کند، این است که «چنین افرادی معمولاً در وسیع‌ترین چارچوب داوری ممکن زندگی [کرده] و در درون چارچوبی از ارزش‌ها کار می‌کنند که کلی است و نه جزئی، جهانی است، نه محلی و با قرون سر و کار دارد، نه با لحظه‌ها» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴). نیت اصلی و غایی ناصرخسرو نیز، گسترش آیین اسماعیلی است. پس مقصودی کلی دارد. او بر این باور است که هدفش حقیقت محض است، پس باید همیشه ساری و جاری باشد. ناصرخسرو برای تحقق هرچه بهتر این منظور، تمامی آثار خود را به فارسی نوشت؛ زیرا گروه هدف او ایرانیان فارسی‌زبان بودند. «این [ویژگی] نه تنها خصلت هویتی آرای وی را برملا می‌سازد، بلکه دال بر دغدغه سیاسی او به عنوان یک "داعی" اسماعیلی در جزیره خراسان نیز، هست که می‌کوشد با عده وسیعی از مردمان ارتباط برقرار کرده و آنان را به کیش اسماعیلی درآورد» (قادری و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۸). آنچه ناصرخسرو از خلق این نوشته‌ها در سر داشت، فردی و محلی نبود، بلکه غیرشخصی و فراتر از عوامل زمانی و مکانی و نژادی بود و صبغه‌ای دینی داشت.

«به دین جوی حرمت که مرد خرد به دین شد سوی مردمان محترم
به دین کرد فخر آن‌که تا روز حشر بدو مفتخر شد عرب بر عجم
خسیس است و بی‌قدر بی‌دین فریدونش خالست و جمشید عم»
(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۶۳)

حال که شخصیت مسأله‌محور ناصرخسرو به اثبات رسید، باید به تحلیل و بررسی مهم‌ترین شاخصه‌هایی که برای شاعر دغدغه بوده‌اند، پرداخته شود. در مجموع، می‌توان از چهار مسأله در جهان‌بینی و منظومه فکری ناصرخسرو در آیینه دیوانش یاد کرد:

۱. هواداری از اسماعیلیان و دشمنی با عباسیان؛ ۲. دوری‌گزینی از دنیا و مظاهر آن؛ ۳. خردورزی و دانش‌اندوزی؛ ۴. نکوهش مداحی و ستایش آزادگی.

الف. ۱) هواداری از اسماعیلیان و دشمنی با عباسیان

سراسر دیوان ناصر خسرو به مثابه مرام‌نامه‌ای است که در آن، مستقیم و غیرمستقیم، با بهانه و بی‌بهانه از آیین اسماعیلی و خلیفه‌اش، المستنصر بالله صحبت می‌شود. این بسامد بالا، خواننده را به این نتیجه می‌رساند که سرایش دیوان تنها دست‌مایه‌ای بوده برای شاعر تا به مدد آن، منشور خود را در سراسر جزیره خراسان و فراتر از آن، به گوش جان مخاطبان عام و خاص برساند. بنابراین، شعر در نگاه ناصر، تنها ابزاری در خدمت دین است، نه کم‌تر و نه بیش‌تر. بر این اساس، شاعر برای تحقق اهداف خود به نقاط ضعف حکومت‌های عباسی و "غزنوی"، حمله می‌کند و آن را مورد شدیدترین انتقادات قرار می‌دهد. برای نمونه، ناصر خسرو بارها از وضعیت نابسامان و آشفته سرزمین خراسان سخن گفته است. او با درک بالایی که در تشخیص و تحلیل دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی دارد، از احوال رو به فترت خراسان و مقیمان آن اظهار نگرانی می‌کند. احوال و شرایطی که به باور او، دیوان عباسی مسبب آن هستند. به این دلیل، در ابیات بسیاری افشاگری کرده و با بهره‌گیری از زبان کنایه به بازگفت وضعیت منحرف اخلاقی و اجتماعی مردم و حکومتیان این دیار پرداخته است. از دید او، در این حالات، دیگر عرصه‌ای برای عرضه‌اندام مسائل دینی باقی نمی‌ماند؛ چراکه فسق و فجور در تمامی ارکان اجتماعی ریشه دوانده است.

«یک فوج قوی لاجرم بر آن مرز
از لشکر یا جوج مرزبان‌ست
بر اهل خراسان فراخ شد
امروز که ابلیس میزبان‌ست
وز مطرب و رود و نبید آن‌جا
پیوسته همه روز کاروان‌ست
وز خوب غلامان همه خراسان
چون بتکده هند و چین‌ستان است
آن‌جا که چنین کار و بار باشد.
چه جایگه علم یا قران‌ست؟»

(همان: ۱۹۲-۱۹۱)

در چنین فضای سیاه و جو نامساعدی که بر خراسان حاکم شده است، ناصر خسرو از نیرویی سخن می‌گوید که به باور او در صورت تسلط بر این سرزمین، می‌تواند آن را به

شکرستانی بدل سازند که همگان از آن سود برند (همان: ۶۷). او از فرشتگانی سخن می‌گوید که ملجأ و مأوای همه کسان هستند که از جنگال دیوان عباسی می‌گریزند (همان: ۱۳۹). ناصر خسرو با ایجاد چنین تصویرهای دل‌نشینی، ضمن ایجاد آرمان‌شهری در دسترس در ذهن گروه هدف، زمینه را برای پیوستن این مردم به آیین اسماعیلی فراهم می‌کند. مسأله‌ای که در سراسر قصیده‌های او هویداست و با سیری منطقی و مستدل پی‌گیری می‌شود.

ناصر خسرو بغض و کینه شگرفی از عباسیان و کارگزاران آن‌ها به دل دارد؛ زیرا «پادشاهان غزنوی در چهل سال دوران سلطنت خود، پیوسته و با شدت هرچه تمام‌تر با انواع مختلف الحاد مبارزه می‌کردند. مخصوصاً زد و خورد امرای دولت "سلطان محمود" با قرامطیان و اسماعیلیان که در زمان او شدت بیش‌تری داشت» (برتلس، ۱۳۴۶: ۹۱). به این اعتبار، ناصر خسرو همواره از ایشان با لقب‌هایی چون «شیطان، سگ» (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۲۰۹/۱۹۴/۱۹۷/۱۰۶)، «فرعون» (همان: ۱۳۹)، «ابلیس» (همان: ۱۹۲)، «ناصری» (همان: ۱۸۶)، «دیو» (همان: ۴۷۴/۱۹۶) و «جاهل» (همان: ۴۶۵) یاد می‌کند و از مردم می‌خواهد تن به ستم آن‌ها نداده و ندای اعتراض سر دهند و با تکیه بر خرد و اندیشه مقید و در خدمت دین، بر مسیر کمال و تعالی گام بردارند.

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ناصر خسرو، نجات و رهایی دین و دنیای مردم از جنگال دیوان عباسی است. این رفتار شاعر نشان می‌دهد که منظومه فکری او از ساختار منشی مردم‌گرا برخوردار است. مؤلفه‌ای که در شمار ویژگی‌های اشخاص خودشکوکا به چشم می‌خورد و پیوند تنگاتنگی با مسأله‌مداری این افراد دارد. چنان‌چه در ابیات زیر هم، می‌توان چنین رویکردی را دید:

«تو ای حجت مؤمنان خراسان امام زمان را امین و یمینی
دل مؤمنان را ز وسواس امانی سر ناصبی را به حجت کدینی
بر اعدای دین زهری و مؤمنان را..... غذایی، مگر روغن و انگبینی؟»
(همان: ۱۷)

شاعر پس از آن‌که به معرفی خویش می‌پردازد، خطاب به هم‌قطاران فکری خود اعلام می‌دارد که او برای دور نگاه‌داشتن آن‌ها از گناه و بزه تبلیغ می‌کند و با نظر داشت این

مسأله با هواداران عباسیان به جدل و بحث می‌پردازد. ناصر خسرو دعوت خود را چون تیغ دو لبه‌ای می‌داند که حامی مؤمنان و قاتل کافران است. ناصر خسرو معتقد بود که مذهب اسماعیلی به دلیل سرمنشأ مقدس و پاکی که دارد، آیینی آرمانی برای سعادت جامعه انسانی است. به این اعتبار، او دست مستنصر را چون دست نبی می‌داند که باید برای بیعت به سوی آن شتافت (همان: ۵۱۳). شاعر، از بزرگان آیین اسماعیلی این‌گونه یاد کرده است: «علی‌مان اساس است و جعفر امام نه چون تو ز دشت علی جعفریم» (همان: ۵۰۵)

ناصر خسرو با این قیاس بر آن است تا مخاطب خود را به نوعی تطبیق و مقایسه وادارد. در یک طرف میدان، فاطمیان هستند که اصل و نسب‌شان به "علی (ع)" و فرزندان ایشان می‌رسد و در علم و معرفت، خازنان حق تعالی محسوب می‌شوند (همان: ۵۴) و در طرف دیگر، ناصبیانی که به رهبرانی غرق در فساد و بددینی اقتدا می‌کنند. او در آیینة دیوان خود از مستنصر فاطمی با عنوان‌هایی چون "امام بن الامام بن الامام" (همان: ۳۶۴)، "امام اللوا" (همان: ۱۳۹)، "امام تمام جهان بومیم" (همان: ۶۳)، "امام جهان" (همان: ۱۵)، "امام حق" (همان: ۳۹۲/۱۸۱/۶۶)، "امام روزگار" (همان: ۱۵۱)، "امام زمان" (همان: ۲۴۲/۲۱۱/۹۲/۱۷)، "امام جلال" (همان: ۳۹۲/۳۷۱) و ... یاد کرده است. ناصر خسرو همواره می‌کوشید با چنین لقب‌هایی به اثبات برتری خلیفه فاطمی بپردازد و یادآور شود که نشستن بر مسند خلافت مسلمین شایسته چنین افرادی است، نه سلاطین پلید و دیوسرشت عباسی. بنا بر این توضیحات، می‌توان دریافت که مسأله‌مداری ناصر خسرو تا چه اندازه جدی است و به مسؤولیت دینی او، یعنی حجتی جزیره خراسان گره خورده است.

الف. ۲) خردورزی و دانش‌اندوزی

یکی از ویژگی‌های بارزی که در آثار شاعران "سبک خراسانی" به روشنی دیده می‌شود، توجه به مقوله خرد و به تبع آن، دانش‌اندوزی است. این موضوع با نگاهی به "شاهنامه فردوسی" و نیز، سروده‌ها و نوشته‌های ناصر خسرو به اثبات می‌رسد. این مفاهیم «از همان آغاز در میان ملل گوناگون [به ویژه ایرانیان] از جایگاه رفیعی برخوردار بوده و در سامانه اندیشه بشری اهمیت داشته است. خرد، به تعبیری، همان دهش الهی است که به

عنوان نخستین آفریده، بارها در ادبیات فارسی از آن یاد شده است» (جلیلی و نوروز، ۱۳۹۴: ۳۸). ناصر خسرو عقیده دارد که خرد علت «شرف نفس مردم بر هر چه موجود اندر عالم ظاهر [است]» (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۴۱: ۱۹۲) و به دلیل برخورداری از این موهبت الهی، به مقام پادشاهی دو جهان رسیده است (همان: ۴۶۴). هدف مهمی که ناصر خسرو از طرح مسأله خردورزی در نظر دارد، این است که بتواند انسان‌های در بند جبر و تسلیم را با یکی از مهم‌ترین اصول فلسفه وجودی‌شان آشنا کند و این‌گونه مقدمه‌ای برای تعالی معنوی همه افراد جامعه فراهم نماید؛ چراکه: «ز بهر دانش آبادست کیهان» (همان، ۱۳۸۴: ۱۰۷). او بر این باور است که آدمی در پناه خرد و دانش، به کنه و غایت آفرینش پی می‌برد و به واسطه آن، پرده ظاهر از پیش چشمان جان او کنار می‌رود و می‌تواند مستقیماً به منبع اصلی فیض که خداوند متعال است، وصل شود: «عقل مر او را از این مُلک [ظاهر] بازدارنده است و مر این را به نزدیک او خوارکننده و حقیرگرداننده است» (همان، ۱۳۴۱: ۴۶۴). بنابراین، در جهان‌بینی ناصر خسرو پیوند ناگسستنی‌ای میان خرد، علم، کمال و در نهایت، نیک‌فرجامی وجود دارد.

شاعر، بنابر اهمیت موضوع، بارها در دیوان خود به این مسأله بنیادی اشاره کرده است. از دید او، آدمی در پناه دانش، می‌تواند چرخ نیلوفری را نیز، به زیر بکشد و بر آن چیرگی یابد (همان، ۱۳۸۴: ۱۴۲). ناصر خسرو عقیده دارد سخنی که هر شخص بر زبان می‌آورد و نشانه کمال شخصیت اوست، با محک دانش سنجیده می‌شود. در نتیجه، سخن و دانش با هم رابطه مستقیم دارند و گفتار بدون پشتوانه علمی ارزشی ندارد. همو، از خرد با عنوان نهاده خدا یاد می‌کند و این نیرو را عاملی مهم در تشخیص نیک از بد معرفی می‌نماید.

«سخن را به میزان دانش بسنج که گفتار بی‌علم باد است و دم
 نهاده خدایست در تو خرد چو در نار نور و چو در مشک شم
 خرد دوست جان سخن‌گوی توست که از نیک شاد است و از بد دژم»
 (همان: ۶۲)

شاعر در اعتبار و روایی اهل خرد می‌گوید اگر این جهان را به مثابه درختی بدانیم، بی‌گمان هوشیاران میوه و بر آن خواهند بود و کسانی که از خرد و اندیشه دور مانده‌اند و چون خاری گزنده هستند. بدیهی است که آدمی همواره در پی دست‌یازیدن به میوه است و

سعی می‌کند خود را از گزند خار مصون نگاه دارد. این حالت، در ارتباط با هوشیار و ناهوشیار نیز، صدق می‌کند. ناصر، تنها افرادی را که به زینت خرد آراسته شده‌اند، دارای منزلت می‌داند و بی‌خردان را چون سپیداری بی‌حاصل می‌خواند؛ چراکه علم و حکمت چون چراغی دل و جان آدمی را روشن می‌کنند و تاریکی‌ها را از وجود او دور می‌سازند. بنابراین، چنین فردی همواره حق‌جو و خدامحور است و می‌تواند عنصری مهم در ارتقای سطح معنوی پیرامونیان خود باشد.

«نبینی بر درخت این جهان بار مگر هُشیار مرد، ای مرد هُشیار
درخت این جهان را سوی دانا خردمند است یار و بی‌خرد، خار
اگر بار خرد داری، وگرنی سپیداری، سپیداری، سپیدار
به از دینار و گوهر، علم و حکمت که را دل روشن‌ست و چشم بیدار»
(همان: ۱۸-۱۷)

ناصرخسرو در ادامه برای ترغیب مخاطبان خود به علم‌آموزی، از مفاخره‌ای دوجویی بهره می‌جوید، به این معنی که از طرفی میزان دانش خود را به رخ دشمنان می‌کشد و از تسلط علمی خود سخن می‌گوید و از طرفی، با اشاره‌ای تلویحی به گذشته نابسامان خود (دوره هم‌داستانی با عباسیان و عمال آن‌ها)، اظهار می‌دارد که با پیوستن به حکومت اسماعیلی گوش جانش شنوا شده است و می‌تواند الهامات و حیانی را بشنود و درک کند و دچار دگرگونی‌های شخصیتی شود. تغییراتی که بر فهم او از نیکان و بدان اثری مستقیم گذارد و موجب شد دیگر اسیر ترفندهای دیوان عباسی و غزنوی نباشد و به درجه‌ای از اعتبار برسد که اهل زمین همگی به او و میزان دانشی که دارد، ببالند. در کنه این مفاخره درسی نهفته شده که همانا مسأله و دغدغه شاعر است. او به مخاطبان خود می‌گوید شما هم با گرویدن به این مذهب، می‌توانید صاحب خرد و اندیشه شوید و به واسطه دانش‌آموزی در این مکتب، شهره عالم گردید.

«گوشم همه شنوا شده‌ست؛ ازیرا علم‌ست همیشه گوشوارم
زین پس نکند شکار هرگز نه باز و نه یوز روزگارم
امروز به من کند همی فخر هم اهل زمین و هم تبارم»
(همان: ۱۷۳)

چنان‌چه می‌بینیم، ناصر خسرو عقل و علم را تنها در محدودهٔ دین تعریف کرده و به مطلق بودن آن اعتقاد ندارد (همان: ۱۹۴). «در همهٔ آثار ناصر خسرو این فکر دنبال می‌شود، یعنی تفکر در حوزهٔ دین و برای حمایت از دین. او هرچند حکیم و متفکر است، ولی هرگونه تفکر فلسفی را که از این حوزه خارج گردد به باد انتقاد شدید می‌گیرد» (حلی، ۱۳۷۳: ۱۵). چه بسا به این دلیل است که بسیاری از پژوهشگران هم‌چون جعفر شهیدی (۱۳۵۳) از او با عنوان "متکلم" یاد می‌کنند، نه فیلسوف.

الف. ۳) دوری‌گزینی از دنیا و مظاهر آن

در حوزهٔ ادبیات تعلیمی فارسی یکی از برجسته‌ترین مسأله‌هایی که اهل ادب و عرفان بارها و به انحای گوناگون به آن اشاره کرده‌اند، اجتناب از وابستگی به سرای سپنج است. «به باور آن‌ها تعلق خاطر به چیزی که خلاف وعده عمل می‌کند و کارهایی علی‌رغم میل آدمی انجام می‌دهد و دهش‌های خود را جفاکارانه بازمی‌ستاند، دور از خرد و اندیشه خواهد بود» (جلیلی و نوروز، ۱۳۹۴: ۴۲-۴۱). ناصر خسرو نیز، زیستن در این سرای سپنج را که چون عروسی صد هزار ساله است، قطعی و ماندگار نمی‌داند و عقیده دارد که غره‌شدن به داشته‌های این جهانی سودی نخواهد داشت؛ زیرا به سادگی تغییر ماهیت می‌دهند و رو به زوال و فترت حرکت می‌کنند.

«غره مشو به عارض عنبرنبات خویش و اندر نگر به عارض کافوربار من
مویم چنین سپید ز گرد سپاه شد کآمد سپاه دهر سوی کارزار من
کردم کناره از طرب و بی‌نصیب ماند.. این صد هزار ساله عروس از کنار من»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۲۹۸)

ناصر خسرو بر این باور است که این دنیای مکاره قابل اعتماد نیست؛ زیرا به انسان که در حکم فرزند اوست، به هیچ روی رحم و محبت نشان نمی‌دهد و در آغاز کار بستری پاک و وسوسه‌کننده برای او فراهم می‌آورد، اما در بزنگاه چهرهٔ حقیقی خود را می‌نماید و در پی آزار و اذیت زاده‌گان خود برمی‌آید. شاعر، از پارادوکس شگفتی که در رفتار دنیا مستور است، درمانده و نمی‌تواند پاسخ درخوری برای آن بیابد.

«کار و کردار تو ای گنبد زنگاری نه همی‌بینم جز مکر و ستم‌گاری

بستری پاک و پراگنده کنی فردا
هرچه امروز فراز آری و بنگاری
بچه‌تست همه خلق و تو چون گربه
روز و شب با بچه‌خویش به پیکاری
مادری هرگز من چون تو ندیده‌ستم
نیست‌مان با تو و نه بی تو، مگر خواری
گر نبایمت از بهر چه زایی‌مان
ور بزایی‌مان، چون باز بیوباری؟»
(همان: ۱۷۴)

شاعر برای رهاشدن از چنگال این مادر بدمهر نسخه‌ای می‌پیچد که طبیعتاً صبغهای دینی دارد. او خود را مثال می‌زند و می‌گوید اگر توانست به زندگی ناشایست پیشین خود پشت پا بزند و دست از مظاهر دنیایی آن بشوید و اکنون به درجات عالی معنوی برسد، همه و همه در سایه‌گرایش به مذهب اسماعیلی و کاربست سفارش‌های امام فاطمی بوده است.

«مرا دانی از وی که کرده‌ست ایمن؟
کریمی حکیمی هم‌امی امامی
به جودش بشست این جهان دست از من.
نه جوری کشم زو نه نیز، انتقامی»
(همان: ۲۱۶)

ناصرخسرو در بخش‌های دیگر دیوان، از دنیا با عناوینی چون کزدم (همان: ۱۰)، شیر رباینده (همان: ۱۶۱)، سفله و بی‌وفا (همان: ۲۰۰)، دجال (همان: ۲۰۱)، نهنگ عظیم (همان: ۳۶۹)، ازدها (همان: ۳۹۴)، عقاب پران (همان: ۴۰۹)، دیو (همان: ۴۳۴)، گرگ مردم‌خوار (همان: ۴۷۰)، مار و خر (همان: ۵۰۲) و ... یاد کرده است. هدف و مسأله‌ای که شاعر از نسبت‌دادن چنین صفاتی به دنیا در سر می‌پروراند، این است که برای مخاطبان صاحب خرد خود جهت‌دوری‌گزیدن از دنیا و وابسته‌های آن، دلایلی قانع‌کننده ارائه دهد و آن‌ها را برای رعایت این اصل اساسی ترغیب نماید.

الف. ۴) نکوهش مدح، ستایش آزادگی

شعر فارسی با مدح آغاز شده و تا به امروز توانسته است بقای خود را در غالب قالب‌های گوناگون ادبی حفظ کند. شاید مهم‌ترین عاملی که موجب پرورش مدح و مداحان صله‌ای در شعر فارسی شد، حکومت‌هایی بودند که در ایران حضور داشتند. آن‌ها با قرار دادن امکانات ویژه در اختیار اهل ادب، زمینه را برای رشد و بالندگی این گونه محتوایی شعری فراهم کردند. بنابراین، جای شگفتی نیست که «در تاریخ ادب ایران

[سیاسی و فرهنگی]، شاعران ستایش‌گر و مداح بسیارند» (شعار، ۱۳۸۲: ۱۰). در حالی که این ویژگی در سروده ناصر خسرو به هیچ وجه دیده نمی‌شود. اگرچه دیوان او سرشار از مدح‌های گوناگون در حق امامان اسماعیلی است، ولی مداحی‌های ناصر خسرو جنبه اعتقادی دارند. او از بن دندان به مذهب اسماعیلی و خلفای آن باورمند است. از این رو، آن‌ها را می‌ستاید. در حالی که، شاعرانی چون "عنصری"، "منوچهری" و "انوری" با هدف تأمین حیات و امرار معاش و دریافت صله، فلان شاه و بهمان سلطان را مدح می‌گفتند و به دروغ بر ارج و قرب حاکمان ستم‌پیشه و چپاول‌گر می‌افزودند و چهره‌ای دروغین و دگر‌دیس از آن‌ها ترسیم می‌کردند.

نکته شگرفی که در پیوند با مسأله مدح و آزادگی به چشم می‌خورد، ارتباط ژرف آن با مقوله خلافت بر سرزمین‌های اسلامی است. ناصر خسرو بر این باور است که عباسیان با ایجاد فضایی رعب‌آور و عاری از خردورزی و نیز، وابسته‌کردن عوام و خواص به خود، روح آزادگی و تعالی‌جویی را از جامعه دور کردند و از مردم (عوام و خواص) شخصیت‌هایی ساختند که یا از برای حفظ جان و یا به جهت رسیدن به مکت و مال، خلیفه عباسی و کارگزاران او را مدح می‌کردند. ناصر خسرو این رفتار را دون شأن و منزلت آدمی می‌دانست و تیرهای انتقاد خود را به سوی هر دو سوی این ناهنجاری فردی و اجتماعی روانه می‌کرد. از دید او، در بروز این وضعیت، طبقه حاکم (بیش‌تر) و مردم (کم‌تر) نقش داشتند. ناصر خسرو در این زمینه به مداحان صله‌گیر هم، بسیار انتقاد کرده و گاهی آن‌ها را با عناوین زشتی یاد نموده است؛ چراکه معتقد بود این شعرفروشان روح آزادگی را در سروده‌های خود از بین برده و شعر را از رسالت بنیادینی که دارد، دور ساخته‌اند و در اثر طمع و آز، درهای حکمت و معنویت را به روی دل و جان خود بسته‌اند و هنر والای خویش را در پای خوکان ریخته‌اند.

«ای شعرفروشان خراسان بشناسید این ژرف سخن‌های مرا گر شعرایید
بر حکمت میری زچه یابید چو از حرص فتنه غزل و عاشق مدح امرایید؟
یکتا نشود حکمت مر طبع شما را تا از طمع مال شما پشت دو تاپدید»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۴۴۷)

به باور ناصر خسرو یکی از پیامدهای این رفتار، فروکش کردن روح آزادگی و جوان‌مردی در میان زبندگان جامعه ایرانی است. به اعتقاد او، خلفای عباسی و شاهان غزنوی با جذب چنین شاعرانی و حمایت مالی و معنوی از آن‌ها، از نادانی و جهالت یله‌گوباره‌ها سوءاستفاده و افسار اسارت را محکم‌تر می‌کردند. از این رو، ناصر خسرو کوشید به مدد قصیده‌های غرای خود، به این مسأله مهم بپردازد و با رمزکاوای چرایی شرایط پیش‌آمده، راهی در برابر مردم گرفتار قرار دهد. البته، بدیهی است که راه‌حل وی، گرایش به آیین اسماعیلی و اقتدا به مستنصر فاطمی است.

ناصر خسرو شاعری خردگرا است و هم‌چون کانت عقیده دارد که «اگر مردم از عقل استفاده کنند، آزادتر خواهند بود» (جهان‌بگلو، ۱۳۸۳: ۳۶۹). بنابراین، او نمی‌تواند خود را اسیر و در بند افکار باطل ببیند. در نتیجه، وقتی در زمان حضور در دربار غزنوی با آموزه‌های به زعم او آزادی‌بخش اسماعیلی آشنا شد، خویش را از قفس نادانی و اسارت (مدح) رهانید و با دو بال دین و خرد در آسمان آزادگی پرواز کرد.

«خراسان جای دونان گشت، گنجد به یک خانه، درون آزاده با دون؟»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۴۴)

به باور شاعر، یکی از مهم‌ترین عواملی که از شخصیت والای انسانی مردم خراسان، شخصیتی یله‌گوباره ساخت، روحیه مداحی و خردستیزی است. «تردیدی نیست که شاعری با چنین اندیشه، نمی‌تواند خویشتن را اسیر و دست و پا بسته بداند. او هرچه مرادش باشد و عقلش بر آن صحنه گذارد، انجام می‌دهد و نفسش او را نمی‌تواند بر کاری که برخلاف مردمی [و انسانیت] است، وادارد» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۸۵). بنابراین، خطاب به عنصری‌ها می‌گوید:

«پسنده‌ست با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را؟»
(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

ناصر خسرو انسان را ذاتاً موجودی آزاد می‌داند و بر کسانی که سرنوشت آدمی را از پیش رقم خورده می‌پندارند، می‌تازد و اندیشه آن‌ها را به باد انتقاد می‌گیرد. از دید او، اگر چنین فرضی را بپذیریم، دیگر مسؤولیتی متوجه اهل گناه نخواهد بود و فراتر از آن، هدف خداوند از آفرینش آدمی و فرستادن پیامبران همه زیر سؤال خواهد رفت که این، خلاف واقع است.

«اگر کار بوده است و رفته قلم
وگر ناید از تو نه نیک و نه بد
عقوبت محال است اگر بت پرست
کتاب و پیمبر چه بایست اگر
چرا خورد باید به بیهوده غم؟
روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم
به فرمان یزدان پرستد صنم
نشد حکم کرده نه بیش و نه کم؟»
(همان: ۶۲)

نتیجه

در میان نحله‌های گوناگون روان‌شناسی، انسان‌گرایی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. نماینده برجسته این مکتب آبراهام مزلو نام دارد که با ارائه نظریه خودشکوفایی گامی مهم در شناخت ابعاد مثبت شخصیت انسان برداشت. یکی از معیارهای این نظریه، مسأله‌محوری است. از سوی دیگر، در میان چهره‌های ادبی ایران فرهنگی، ناصر خسرو شخصیتی مسأله‌مدار به شمار می‌رود. تطبیق اندیشه و شخصیت او با نظریه خودشکوفایی نشان داد که حجت جزیره خراسان همسو با دیدگاه مزلو، بیش از آن‌که به خود توجه کند، کوشید به مسائل خارج از خویش التفات نشان دهد. ناصر خسرو رسالت بزرگی در زندگی داشت که نیروی اصلی‌اش را برای تحقق آن، صرف کرد. هدفی که شاعر در پی رسیدن به آن بود (فراگیری آیین اسماعیلی و نابودی عباسیان)، به زعم وی، بیش از آن‌که نفع شخصی داشته باشد، به سود مردم گمراه و اسیر در تاریکی بود. بنابراین، ناصر خسرو درون چارچوبی از ارزش‌ها قرار داشت که به اعتقاد او کلی و جهانی قلمداد می‌شد، نه جزئی و محلی. با سده‌ها سر و کار داشت، نه با لحظه‌ها و فراتر از مرزهای زمانی و مکانی و نژادی و مواردی از این دست، تفسیر می‌شد. ناصر خسرو برای نجات خلق الله از وضعیت نابسامانی که در آن قرار داشتند، کوشید با طرح پرسش‌هایی که به اصطلاح فلسفی هستند، تلنگری به جان خفته آنان بزند و قوه تفکرشان را از جمود و ایستایی بیرون آورد. مهم‌ترین مسأله‌هایی که در اندیشه و شخصیت شاعر نمود دارد، عبارت است از: «هواداری از اسماعیلیان و دشمنی با عباسیان»، «خردورزی و دانش‌اندوزی»، «دوری‌گزینی از دنیا و مظاهر آن» و «نکوهش مداحی و ستایش آزادگی» که از این بین، اثبات و گسترش آیین اسماعیلی از بسامد بیش‌تری برخوردار بوده و با موضوعات دیگر نیز، گره خورده است. بنابراین، با توجه به مباحث طرح‌شده، می‌توان ناصر خسرو را در قالب نظریه آبراهام مزلو، فردی خودشکופا و در عین حال، مسأله‌محور به شمار آورد.

پی‌نوشت

* این مقاله مستخرج از پایان‌نامه دکتری نویسنده اول (رضا جلیلی) به راهنمایی دکتر مهدی نوروز است.
۱. منظور از ایران فرهنگی، گستره‌ای است که تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ ایرانی، به ویژه زبان پارسی بوده و هست. بنابراین، کشورهایی چون افغانستان، ازبکستان، هندوستان، ارمنستان، گرجستان، تاجیکستان، آذربایجان، پاکستان، ترکمنستان و ... بخشی از ایران فرهنگی به شمار می‌روند.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. برتلس، آی. (۱۳۴۶). ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آربین‌پور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲. پارسا، محمد. (۱۳۸۲). بنیادهای روان‌شناسی، چاپ دوم، تهران: سخن.
۳. جهان‌بگلو، رامین. (۱۳۸۳). موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، چاپ سوم، تهران: نی.
۴. حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۷۳). گزیده هفده قصیده ناصر خسرو، تهران: اساطیر.
۵. حیدری، فاطمه. (۱۳۹۲). واژه‌نامه فلسفی و کلامی آثار مثنوی ناصر خسرو، تهران: زوار.
۶. دفتری، فرهاد. (۱۳۸۶). تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ پنجم، تهران: فرزانه روز.
۷. راتوس، اسپنسر. (۱۳۸۸). روان‌شناسی عمومی، ترجمه دکتر حسین ابراهیمی‌مقدم و همکاران، چاپ دوم، تهران: ساوالان.
۸. شعار، جعفر. (۱۳۸۲). گزیده اشعار ناصر خسرو، چاپ بیست‌وسوم، تهران: قطره.
۹. - شولتس، دوان. (۱۳۸۵). روان‌شناسی کمال. ترجمه گیتی خوشدل، چاپ سیزدهم، تهران: پیکان.
۱۰. لاری، ای و همکاران. (۱۳۷۹). نظریه‌های شخصیت: مفروضه‌های اساسی، پژوهش و کاربرد، ترجمه علی عسگری، ساوه: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ساوه.
۱۱. مزلو، آبراهام اچ. (۱۳۷۲). انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۲. ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین. (۱۳۴۱)، زادالمسافرین، تصحیح و مقدمه از محمد بذل‌الرحمن، برلین: کاویانی.
۱۳. _____ . (۱۳۸۴)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. هدفیلد، ژ.آ. (۱۳۷۴). روان‌شناسی و اخلاق، ترجمه دکتر علی پریور، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.

ب) مقاله‌ها

۱۵. ال پتری، هربرت. (۱۳۸۲). «آبراهام مزلو و خودشکوفایی»، ترجمه جمشید مطهری طشی، مجله معرفت، شماره ۶۹، صص ۹۴-۱۰۰.
۱۶. امیری خراسانی، احمد. (۱۳۹۳). «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱-۳۲.
۱۷. باقری خلیلی، علی‌اکبر و محرابی‌کالی، منیژه. (۱۳۹۰). «بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ (بر اساس نظریه شخصیت/خودشکوفایی آبراهام مزلو)»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، سال ۳، شماره ۳، صص ۱-۱۸.
۱۸. بهره‌ور، مجید. (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله‌مراتب نیازهای مزلو»، مطالعات عرفانی، شماره ۱۰، صص ۸۷-۱۱۸.
۱۹. جلیلی، رضا و نوروز، مهدی. (۱۳۹۴). «مطالعه تطبیقی برخی آموزه‌های تعلیمی در اندرزننامه‌های پهلوی و برزننامه (بخش کهن)»، فصل‌نامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۴ (پی‌درپی ۲۰)، صص ۳۱-۴۸.
۲۰. حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۷). «روان‌شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی»، مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۶، صص ۹-۴۰.
۲۱. حیدری، حسن و کاردوست فینی، خدیجه. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های انسان‌شناسی مزلو و مولوی با تأکید بر خودشکوفایی»، پژوهش‌نامه عرفان، شماره ۹، صص ۲۹-۶۰.
۲۲. داوودنیا، نسرين و همکاران. (۱۳۹۴). «نقد شخصیت کی‌خسرو بر اساس نظریه آبراهام مزلو»، دوفصل‌نامه ادبیات حماسی دانشگاه لرستان، سال ۱، شماره ۲، صص ۲۵-۴۶.
۲۳. ستاری، رضا و همکاران. (۱۳۹۴). «شخصیت رستم بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، متن‌پژوهی ادبی، سال ۱۹، شماره ۶۴، صص ۸۳-۱۱۰.
۲۴. شریعت‌باقری، مهدی. (۱۳۹۱). «مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل»، مجله مطالعات روان‌شناختی، دوره ۸، شماره ۴، صص ۱۳۱-۱۴۵.
۲۵. شهیدی، جعفر. (۱۳۵۳). «افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو»، مجله یغما، شماره ۳۱۷، صص ۶۳۸-۶۴۵.
۲۶. صمصامی، شیرین و پورخالقی چترودی، مه‌دخت. (۱۳۹۴). «شاهنامه و علم مدیریت با تأکید بر هرم سلسله‌نیازهای مزلو»، جستارهای ادبی، سال ۴۸، شماره ۱۸۸، صص ۱۰۹-۱۴۰.
۲۷. فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۴). «نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاداندیشی در شعر متنی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۴۶-۴۵، صص ۱۷۵-۱۸۸.

۲۸. قادری، حاتم و همکاران. (۱۳۸۹). «وجه سیاسی امام‌شناسی ناصر خسرو»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، سال پنجم، شماره ۴، صص ۱۰۵-۱۳۵.
۲۹. محمدی، محمدعلی. (۱۳۹۲). «آرزوی زوال حکومت‌های متخاصم در کلام دو شاعر؛ "فرخی سیستانی" و "ناصر خسرو"»، ارائه در: هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۵۹۰-۱۵۸۴.
۳۰. میدانی، مرضیه و بخشایش، علی‌رضا. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی نمونه‌های انسان‌گرایی در گلستان سعدی با رویکرد روان‌شناسی انسان‌گرا»، مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۴، صص ۱۸۹-۲۲۰.
۳۱. نبی‌لو، علی‌رضا و آصف، احمد. (۱۳۹۳). «بررسی سلسله‌مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، شماره ۲۲، صص ۴۳-۶۶.
32. نوروزی، زینب و همکاران. (۱۳۹۱). «بررسی شخصیت بهرام در هفت‌پیکر با توجه به نظریه مزلو»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، شماره ۱۶، صص ۱۷-۳۲.
33. Heylighen, Francis. (1992). "A Cognitive-Systemic Reconstruction Of Maslow's Theory Of Self-Actualization", Behavioral Science, Vol 37, P.P 39-57.